

متن پرسش

با سلام خدمت استاد عزیز: اخیراً جناب آقای حجت الاسلام و المسلمین محمد تقی سبحانی نامه سرگشاده ای به مجمع عالی حکمت نوشته اند و به جریان حکمت و فلسفه انتقادهایی داشته اند. می خواستم نظر جنابعالی را راجع به این انتقادات بدانم. رضا امامی: به اعضای جدید هیئت مدیره مجمع عالی حکمت محمدتقی سبحانی تاریخ انتشار: یکشنبه ۱۳۹۸/۱۰/۲۹ در خبرها دیدم که مجمع عالی حکمت خوشبختانه با گزینش اعضای هیئت مدیره، دوره جدیدی را آغاز کرد. با آن که از اولین اعضای این مجمع مبارک هستم، اما به دلایل چندی در طول سالهای گذشته، خود را از حضور در این انجمن عزیز و گرامی محروم کرده‌ام. به عنوان کسی که از آغاز در شکل‌گیری پایه‌های مجمع عالی سهیم بوده و خود از شمار اندک کسانی هستم که در تدوین اساسنامه آن مشارکت فعال داشته‌ام، ضمن تبریک به اساتید و اعضای هیئت مدیره جدید، به خود حق می‌دهم که در آستانه ۱۶ مین سال تأسیس آن، نکاتی را با کمال فروتنی و حرمت‌گذاری تقدیم کنم. با آن که بی‌گمان بر همت و تلاش دست‌اندرکاران مجمع، قدرشناسی و ارج‌گذاری رواست، اما به گمان، رویکرد و راستای این تلاش‌ها با نیت بانیان نخستین و در رأس آنها، مقام معظم رهبری (مدظله العالی) فاصله چندان روشنی دارد. با این مقدمه، به اختصار عرض می‌کنم که خوب است این مجمع در دوره جدید، با گشایش صدر و ژرفای اندیشه به فرایند فلسفه‌ورزی بنیادین روی‌آورد و با تن‌دادن به منطق پویای عقل‌ورزی که تاریخ فلسفه خود بهترین گواه آن است، افق اندیشه عقلانی مسلمین را در ابعاد زیر بازنایشی و گسترش دهد: ۱. بازبینی در مفاهیم پایه فلسفه موجود که در قالب‌های تنگ ترم‌های کهن گرفتار آمده و قدرت تبیین پدیدارهای نوین و دستاوردهای نوآمد بشری را ندارد، یک بایسته اساسی است. همان‌گونه که مفاهیم جوهر و عرض، قوه و فعل، هیولی و صورت، دیگر توان تبیین‌گری خود را از دست داده‌اند، باید با دوگانه‌هایی چون وجود و ماهیت، مادی و مجرد، و ذهنی و خارجی نیز وداع کرد. فیلسوفان اسلامی چندی است که با فروگذاری طبیعیات ارسطویی و هیئت بطلمیوسی، بدین سو رفته‌اند که افتخار پاسبانی بارگاه مابعدالطبیعه را بر سایر شاخه‌های حکمت نظری و عملی ترجیح دهند، غافل از آن که بنیادهای مفهومی این متافیزیک همچنان بر انگاره‌های فیزیک کهن و روان‌شناسی پیشاتجربی استوار شده و از نظام معنایی وحی اسلامی، کمترین بهره‌مندی را داشته است. ۲. برون آمدن از تنگنای روش قیاسی و برهان اصطلاحی و پذیرش رویکردهای تلفیقی و ترکیبی یک ضرورت انکار ناپذیر روش‌شناختی است. واقعیت فلسفه اسلامی در دوره‌های گوناگون خود به خوبی گواه بزرگی است که ادعای یقین‌پروری فیلسوفان-آن هم از تبار «یقین خاص» و مضاعف-آرزویی بیش

نیست و ازابه فلسفه در گذشته نیز با اسب‌های گونه‌گون و نوبه‌نو به راه‌های پر پیچ و خم اندیشه‌ورزی تاخته است. این پرسش که مقدمات برهان در سنت منطقی ارسطوئیان، چگونه به تجربه و تواتر در کنار اولیات و حدسیات ارج می‌گذاشت، می‌تواند مدخلی برای بازاندیشی در کار فروبسته فلسفه کنونی ما باشد. حکمت متعالیه با آن که در ادعا بر تلفیق روش‌های عقلانی و وحیانی هر دو تاکید داشت، اما در عمل همچنان بر مدار روش فلسفه‌های پیشااسلامی می‌چرخد. ۳. دستگاه معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی، پرآسیب‌ترین بخش این منظومه معرفتی است و تلقی‌های تنگ و تُنک‌مایه یونانی و اسکندرانی بر روح نظریه معرفت‌فلسوفان سخت سایه انداخته است. بر آگاهان پوشیده نیست که این باب معرفت که همچنان بر پاشنه عین-ذهن و لولای انتزاع و تجرید و دستگیره مقولات و مفاهیم ماهوی می‌چرخد، حتی پاسخگوی مبانی حکمت متعالیه در اصالت و تشکیک خاصی وجود نیست و قصه پیچ در پیچ معرفت بشری را به درستی روایت نمی‌کند. ۴. فلسفه اسلامی در هویت خویش دچار یک بحران اساسی است و باید پیش و بیش از هر چیز به جایگاه خود در درختواره دانش‌های موجود اندیشه کند. متافیزیک در دو شاخه حکمت نظری و حکمت عملی در عصر ارسطو و شاید تا دوران میانه، از جایگاه و مرتبتی برخوردار بود که هم‌اینک در میانه علوم اسلامی و نیز در پهنای علوم انسانی چنان مقام و موقعیتی ندارد. فلسفه اسلامی باید نسبت خود را با دانش‌های فرازین و فرودین کنونی روشن سازد و به وضوح بدین پرسش پاسخ گوید که در عصر جدید به دنبال برآوردن کدامین حاجت از حاجت‌های بشری است. به نظر می‌رسد که تا این پرسش، پاسخ مناسب نیابد، از مساهمت حکمت در تحول علوم انسانی و اسلامی به روشنی و راستی نمی‌توان سخن گفت. ۵. و در نهایت، فلسفه باید گره‌گشای مسئله‌ها و معضله‌های فکری بشر و به ویژه پاسخ‌گوی نیازهای واقعی انسان و جامعه معاصر باشد. فلسفه کنونی ما نه تنها چنان که بایسته و شایسته است- توان درک پیچیدگی‌های دنیای مدرن را ندارد بلکه حتی در پاسخگویی به مهم‌ترین پرسش‌های اساسی بشر در تاریخ هم ناکام می‌نماید. در جای دیگر گفته‌ام که برخلاف انگاره نخستین حکمت‌باوران ما، این فلسفه با جبرانگاری، ایدالیسم، فردگرایی و کلی‌نگری، ثبات‌گرایی (ایستمندی) و نسبیت اخلاقی بیشتر سازگار است تا آزادی‌اندیشی، مسئولیت‌آفرینی، رئالیسم، کل‌نگری، تکامل‌گرایی و اخلاق‌باوری. این پرسش‌ها اگر برای دوستان مجمع عالی حکمت بسی گران و باورناپذیر است، اما چه باک؛ چرا که این بنا را برای آن ساخته‌اند که به همین سوالات سهمگین پاسخ دهد و نه آن که به خوانش مکرر یافته‌های پیشینیان و لوازم گفته‌های گذشتگان بپردازد. اگر فلسفه اسلامی در هر چند قرن، و در نقطه‌های عطف تاریخ مسلمین، یک مکتب تازه پدید آورده است، پس بگذارید که در این دوره جدید و در عصر نهضت نوین شیعه نیز شاهد شکل‌گیری و باروری مدرسه جدیدی در فلسفه اسلامی و شیعی باشیم، ان‌شاءالله

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آن نامه را با دقت مطالعه کردم. بحث در مورد آن مفصل است. ولی این

سؤال پیش می‌آید که چرا برای حضور در جهانی آن اندازه پیچیده، باید از فلسفه عدول کرد؟ آیا نباید در مواجهه با تفکر جهان مدرن، آنچه در ذخیره‌ی فرهنگی خود داریم را، به صحنه آوریم و حیاتی دوباره ببخشیم؟ موفق باشید